

هم بزرگی رختخواب تقریباً بدرازی ۸۰ سانتیمتر باشد. برای اینکه نوزاد رختخواب را خیسیده و تر نکند بزیر محل مخصوص يك قماشیکه از لاستیک (رزین) ساخته میشود بگذارند. چون استخوان های بچه در این موقع خیلی نرم می باشند باید ملتفت شد که زیر پشت بچه در تمام راستی و مسطح بوده باشد و الا تولید کجی در ستون فقرات و استخوانهای دیگر می کند.

پس از مفهوم بطور فوق معلوم می گردد که در ایران تماماً از طرز تربیه اطفال بیخبرند. پیش از هر چیز باید از استعمال قنناق که بکلی از قانون حفظ صحت بچکان دور می باشد دوری جست زیرا بدین واسطه ممکن است بچه دچار بعضی ناخوشی های سخت گردد که از عفونت و کمی هوا حاصل می گردد و علاوه از این چون در این موقع استخوانهای بچه مانند غضروف می باشد بتوسط فشار، تولید کجی در پاهای و ساقهای طفل می شود. محض دوری از این بدبختیها باید به هیچ وجه استعمال قنناق نمود و بچه را تماماً آزاد در توی رختخواب خود گذاشت تا بتواند بخوبی استراحت نموده و دست و پای خود را با آزادی حرکت بدهد.

(بقیه دارد) برلین — م. باقر بیروز

## نگاهی تباریج

### سلطانیه و گنبد آن

مسافریکه از قزوین بطرف زنجان حرکت کند همواره خود را بین دو رشته کوه محصور می بیند که تقریباً بمحاذات یکدیگر از

جنوب شرقی بطرف شمال غربی امتداد یافته و از دو سمت راه معمولی بین قزوین و زنجانرا که قسمتی از راه امروزی طهران تبریز و باقیمانده‌ای از طریق کاروانی قدیم ری بطرابزون است محدود مینمایند.

فاصله بین این دو رشته کوه و ارتفاع و همواری اراضی کوهپایه همه جا یکسان نیست در بعضی قسمتها وسعت دره و نا همواری زمین کم و در پاره قسمتهای دیگر زیاد میشود ولی ارتفاع اراضی بر روی هم از قزوین تا حوالی سلطانیه (۲۰ فرسنگی قزوین و ۶ فرسنگی زنجان) رو با افزایش و از انجا تا زنجان رو نقصانست.

در حوالی سلطانیه فاصله بین دو سلسله کوه فوق الذکر زیاد و وسعت دره از قسمتهای دیگر بیشتر میشود تا حدیکه تقریباً بدو فرسنگ مربع میرسد و این قسمت از تمام قسمتهای دیگر راه قزوین بزنجان مرتفعتر و ارتفاع آن به ۱۹۱۲ ذرع بالغست (قزوین ۱۲۱۰ ذرع و زنجان ۱۶۵۳ ذرع).

چون ارتفاع اراضی راه در سلطانیه از سایر قسمتها بیشتر و در واقع اینقسمت مرتفع از جهت بلندی حد مشخصی بین اراضی دو طرف راهست سطح آن هموار مانده و آبهای جبال اطرافی نظر بملازم بودن شیب اراضی توانسته اند در آن دره‌های گود که موجب نا همواری زمینست ایجاد کنند بلکه در فصول بارانی مقداری گل و رسوب از کوههای اطراف فرود می‌آورند و بر سطح ایندشت هموار باقی میگذارند و خود بشکل نهرهای باریک در زمین فر و میروند مخصوصاً چون طبیعت اراضی و جنس خاک قابل نشر است آبها بسهولت در زمین نفوذ کرده در روی طبقات

غیر قابل نشر بفاصله‌های کم از سطح خشکی بجریان مشغول میشوند.

سلطانیه حایه دشتیست هموار و مرتفع بوسعی قریب بدو فرسنگ واقع ما بین دو رشته کوه که هر دو از جنوب شرقی بشمال غربی می‌تندند: رشته شمالی جزء کوههای «انگوران» و طارمست و کوههای طارم که دنباله‌ای از سلسله عظیمه البرزاست ولایت خمسه را از کیلان یا دره «قزل اوزن» را از دره یکی از شعب همان رودخانه که «زنجان رود» باشد جدا مینمایند. از سلطانیه تا بلوک طارم بیش از یکی دو روز راه نیست.

رشته جنوبی کوهیست از سلاسل متوازیه با «خرقانداغ» که در قزوین قرار دارد و همان کوهست که در نزهة القلوب حمدالله مستوفی بنام سراهند یادشده (۱)

چون ارتفاع دشت سلطانیه نسبت باراضی اطراف زیاد است زمین آن سر چشمه دو رودخانه شده که از دره بین دو رشته فوق الذکر در خلاف جهت یکدیگر سیر میکنند: یکی در جهت شمال غربی متوجه زنجان دیگری در جهت جنوب غربی متوجه قزوین رودخانه که از طرف شمال غربی سلطانیه جاریست همان زنجان رود است که در قدیم ماجرود (۲) هم نامیده میشده و حالیه پس از عبور از جنوب زنجان در دامنه «قافلانکوه» و اوایل خاک آذربایجان بقرل اوزن میریزد.

رودخانه دیگر «ابهر رود» است که از سلطانیه متوجه جنوب شرقی است و از شمال شهر تاریخی ابهر میگذرد و پس از یوستن با آبهای شور «کوه نمک» واقع در زرنند اسم رودخانه شور یا

(۱) صفحه ۱۹۶ و ۲۲۱ از چاپ لیسترنج (۲) نزهة القلوب ۲۲۱

شوره رود گرفته از راه بین طهران و قم عبور میکند و بکویر فر و میرود.

از سستی جنس خاک و قابل نشر بودن اراضی سلطانیه نتایج ذیل بدست میآید:

۱— هیچوقت آبهای انهار بارانی در خود سلطانیه نمیتوانند دور یکدیگر جمع شوند و در آنجا رودخانه یا نهر بزرگی تشکیل دهند.

۲— آبهای زیر زمینی این قسمت هم زیاد است و هم بسطح خشکی خیلی نزدیک بهمین علت بسهولت میتوان بوسیله حفر چاه و قنات ازان استفاده کرد چنانکه تمام آب سلطانیه از چاه و کلرین است و آب جاری دیگری ندارد.

۳— ابهر رود و زنجان رود هر دو زاینده رودند یعنی هر قدر جلو تر میروند بوسیله پیوستن چشمه‌های زیر زمینی بر مقدار آب آنها افزوده میشود.

۴— اراضی خود سلطانیه نظر برسوبی بودن و داشتن رطوبت کافی در زیر خاک استعداد خوبی برای رویاندن علف دارند بهمین جهت سطح خشکی را در بهار چمن خرم با دوامی میپوشاند و اینچمن که بچمن سلطانیه معروفست و قریب بیکفرسنگ مربع بلکه بیشتر وسعت دارد از قدیم مشهور و مرتع حیوانات اهلی و چراگاه خیول و احشام بوده است.

قبل از جنگهای روس و ایران (۱۲۱۸) فتحلیشاه هر سال تابستانرا بعنوان بیلاق بسلطانیه میزفت و با سپاهیان و در باریان و زنان خود ماههای گرمرا در آنجا بسر میبرد و بشکار و گردش مشغول میشد. البته این اختیار از آن نظر بوده که سلطانیه هم

هوایی بنهایت لطیف و مایل بسردی دارد و هم چمن آن کفایت احتیاج خیول و مواشی اردوئی را بخوبی میکند.

این عادت فتحعلیشاه باقی بود تا وقتیکه روسها در سال ۱۲۴۳ هجری در آذربایجان پیشرفت کرده بترکمانچای نزدیک شدند فتحعلیشاه آنجا را رها نمود و عادت دیرینه را ترك گفت و هنوز از آثار آن پادشاه خرابه عمارتی بر جانب شرقی گنبد معروف سلطانیه بریاست. در زمان ناصرالدینشاه هم تا مدتی بردن اسبهای دولتی برای چرا بچمن سلطانیه رسم بود.

\* \* \*

ابتدای بنیاد شهر سلطانیه از ارغون خان نواده هلاکوست (۳) که از ۶۸۳ تا ۶۹۰ ه. سلطنت میکرده و بگفته خوند میر صاحب روضة الصفا در اواخر ایام حیات خویش باین امر شروع کرده بود و "در بدایت این کار زخت ازین مرحله فانی بیلده باقی کشیده" بنا برین تاریخ شروع بنای آن اواخر ایام ارغون خان و مقارن سال ۶۹۰ هجریست

کسیکه بعد از ارغون خان دنباله خیال او را گرفته و کار را بانجام رسانده یعنی سلطانیه را شهر و قابل پایتختی دولت مغول ایران نموده پسر و جانشین دوشم الجایتوست که از ۷۰۳ تا ۷۱۶ با اسم سلطان محمد خدا بنده سلطنت کرده و بگفته مورخین در بهار سال ۷۰۴ بخمال اتمام کار سلطانیه افتاده است اولجایتو در اندک مدتی سلطانیه را در وسط جلگه و چمنی که شرح آن گذشت ساخت و برای ساختن عمارات و ابنیه عالیه از اطراف بلاد بنایان و معماران استادرا طلب کرد و ایشان سلطانیه را در قلیل زمانی

[۳] نزهة القلوب ۵۵ [۴] روضة الصفا (جلد پنجم سلطنة الجایتو)

آبادی و اعتبار زیاد بخشیدند مخصوصاً چون الجایتو آنجا را پایتختی برگزید و مردم را از نواحی دیگر بدانجا کوچانید و وزراء نیز هر يك در نقطه‌ای از آن برای خود قصور و ابنیه ترتیب داده اسباب مزید عمارت آن شدند سلطانیه بسرعت ترقی و عظمت یافت و با تبریز پایتخت سابق مغول بهمسری پرداخت. حمدالله مستوفی که کتاب خود نزهة القلوب را در ۷۴۰ یعنی ۲۴ سال بعد از وفات الجایتو نوشته میگوید: «اکنون چند ان عمارت عالی که در آن شهر است بعد از تبریز در هیچ شهری دیگر نباشد» (۵).

دور باروی شهر سلطانیه آنکه ارغونخان بنیاد کرده بود ۱۲،۰۰۰ گام و آنکه الجایتو سلطان ساخته و بسبب وفات او تمام نکرده مانده ۳۰،۰۰۰ گام بوده و قلعه داشته است از سنگ تراشیده که دوره آن به ۲۰،۰۰۰ گام بالغ میشده (۶).  
عرض دیوار قلعه که از سنگ تراشیده بوده بگفته خوند میر «چنان بود که بر سر آن چهار سوار پهلوی هم اسب میراندند و اصل قلعه را مربع وضع کردند چنانکه طول هر دیواری ۵۰۰ گز بود و يك در وازه و شانزده برج داشت (۷).

خوند میر میگوید: «در اندرون قلعه هر کس از امراء برای خود عمارتی کرد و الجایتو سلطان جهت مضجع خویش گنبدی با تمام رسانید و مسجد و دار الضیافه و دار الشفا نیز احداث فرمود و املاك فراوان و مستغلات مرغوب بر آن وقف کرد و همچنین جهت خاصه خود سرائی بزرگ ساخت و ایوان آنرا بر مثال ایوان

کسری مرتفع گردانید و دیوانخانه بزرگ که گنجایش ۲۰۰۰۰ کس داشت از قوت بقل آورد و آنرا کریاس نام نهاد و خندق قلعه را در عمق پشت گاو و ماهی رسانید و فرمان داد تا دار الشفائی با جمیع ما یحتاج ترتیب دادند و اکابر و اشراف و اعیان ملک نیز در آن شهر عماراتی عالی بنا نمودند بتخصیص خواجه رشید الحق والدین فضل الله طیب که عمارتی رفیع مشتمل بر مدرسه و دار الشفاء مرتب ساخت و طلباً لمرضاته بوقف بسیار مدرسان و طلبه و اطبارا خشنود گردانید. (۸)

بتخمین مورخین قدیم قطر گنبدی که سلطان محمد در داخل قلعه برای مقبره خود ساخته ۶۰ و ارتفاعش ۱۲۰ گز است و آن در جنب قسمتی از قلعه بود که ابواب البر قلعه (۹) یا ابواب البر مبارک (۱۰) یا ابواب البر (۱۱) نامیده میشده و بهمین سبب گنبد مزبور را گنبد ابواب البر (۱۱) هم میگفتند. بیشتر گویا برای اینکه از گنبد های دیگر داخل که ذکر بعضی از آنها در کتب هست ممتاز باشد.

گنبد سلطانیه را چنانکه روایت کرده اند و عوام ایران هم هنوز بآن روایت علاقه مخصوصی دارند سلطان محمد بآن خیال ساخته که جسد امیر المؤمنین علی را بآنجا نقل کند و سلطانیه را بجای نجف زیارتگاه شیعیان قرار دهد لیکن بقول عوام سلطان مفعول حضرترا شی در خواب دیده و حضرت بترکی باو فهمانده است که مقبره من مال خودم و مقبره تو مال تو. الجایتو نیز از آنخیال منصرف شده سپس با اجازه حضرت گنبد را مقبره خاص خود کرده است.

[۸] روضة الصفا [۹] تاریخ گزیده ۵۹۹ [۱۰] مجالس المؤمنین (سلطنت الجایتو) [۱۱] ایضاً

بعد از انقراض سلسله چنگیزی (۷۳۴ هـ) و ظهور فترت و فتنه و فساد در ولایات ایران سلطانیه رو بخرابی گذاشت و بکلی از اعتبار و رونق سابق افتاد بخصوص در زمان امیر تیمور و اولاد او که صدمات کلی بآن رسید بطوریکه در حدود ۹۲۰ (اوایل سلطنت شاه طهماسب اول صفوی) که سال تألیف کتاب زینة‌المجالس است سلطانیه بغیر از قلعه آبادی دیگری نداشته (۱۲).

در ایام اقامت سلطانیه پیش یکی از ملاکین آنجا قبالة کهنه‌ای دیدم بتاریخ ۱۹ رجب ۱۰۸۷ هـ. راجع بانتقال ارثی نیمدانگ آب از قناتی معروف بقناة چلبی و قطعه‌ای زمین بنام کایه (\*) و قسمتی از عبارت آن قبالة چنین بود:

“..... و آن عبارتست از آب نیمدانگ از جمله چهار دانگ قنات چلبی مخلفه از سلطان مرحوم مزبور واقعه در جانب شرقی خندق بقعة رفیعة ابواب البر سلطانیه ضمیمه قطعه زمین معین کایه در جانب شمالی خندق مذکور که طولاً ۱۵۰ ذرع شاهی و عرضاً ۱۰۰ ذرع است محدود غرباً بابتداء قبرستان واقع در حصار بابا علا و شرقاً تا انتهای ۱۵۰ ذرع مع حریم دیوار و غیر ذلك بوزارت و رفعت پناه آصفی میرزا محمد طاهر ولد مرحوم شیخ محمد حسین خادم باشی بقعة مذکوره بضمن معلوم معین قدر آن مبلغ سه تومان تبریزی فضی مسکوک.....”

ازاین عبارت معلوم میشود که خندق حصار قلعه سلطانیه تا سال ۱۰۸۷ باقی و گنبد آن نیز معمور و آبادان بوده و تا آن زمان هنوز خادمباشی داشته است.

[۱۲] زینة‌المجالس چاپ طهران صفحه ۴۸۲  
 [\*] از عبارت خود قبالة چنین فهمیده میشود که کایه نام آن قطعه زمین نبوده بلکه معنا و بجای واقعه استعمال شده است. افراط در استعمال کلیات عرب وفدا کردن قواعد فارسی بقواعد عربی خیلی ازینگونه اشتباه‌ها را تولید میکند - ایران‌شهر.



امروز از ابنیه و آثار قدیم سلطانیه چیزیکه باقیست هیئت ظاهری گنبد سلطان محمد خدا بنده و دو گنبد دیگر است که بگفته اهالی یکی از سلطان چلبی است و دیگری از ملا حسن کاشی و نزدیک گنبد چلبی قناتی هم بهمین نام وجود دارد که تعیناً همان قناتست که در قبالة فوق الذکر نام آن برده شده بعلاوه دو مسجد یکی چسبیده بقسمت شمالی گنبد سلطان محمد و دیگری در میان آبادی و مسجد اول که تقریباً ضمیمه گنبد است بمسجد علامه مشهور است و مردم مینگویند علامه حلی مشهور در آنجا نماز گزارده است.

از حکایاتی که در سلطانیه بین عامه مشهور است اینکه سلطان محمد خدا بنده پس از بنای قلعه و حصار سلطانیه روزی با جمعی از سواران و لشکریان خود از شهر بیرون رفت زوجه‌اش برای آنکه ببیند حصار سلطانیه میتواند مقابل دشمنان مقاومت کند حکم داد در واژه‌های شهر را بروی الجایتو و لشکریان او بستند. پادشاه هر قدر سعی کرد راهی برای ورود بشهر یابد قادر نشد زوجه‌اش چون بریاس وی اطلاع یافت حکم داد در واژه‌ها را باز کنند و با الجایتو راه دهند. وی چون فهمید که زوجه‌اش مسبب اینکار بوده از شدت غضب او را سه طلاق گفت ولی پس از ذلك مقصود زن و نشانیدن آتش خشم پشیمان شد و در صدد رجوع زن مطلقه برآمد چون موافق روایت اهالی در هیچیک از مذاهب اربعمه تسنن راهی برای رسیدن باین مقصود نیافت مطلعین او را از مذهب تشیع خبر کردند و گفتند این کار با اختیار محلل در آنمذهب ممکنست. الجایتو از اعلم علمای شیعه پرسید که کیست و کجاست گفتند علامه حلی ساکن عراق،

سلطان به‌سجده چند نفر سوار بتجسس او فرستاد چون ایشان با تپهای دشت مرتفع سلطانیه و بگردنه که متمایل باراضی کم ارتفاع جنوب شرقی است رسیدند شخصی را در انجا بنماز مشغول دیدند همینکه خواستند از مقابل او بگذرند نماز گزار بصوت جلی گفت «الله اکبر» سواران ایستادند چون نماز تمام شد نماز گزار گفت علامه که بتجسس او می‌روید منم که خود آمده و بسلطانیه می‌روم — ازین تاریخ گردنه مزبور بگردنه الله اکبر معروف شد چنانکه هنوز هم همین نام را دارد — این افسانه زبانزد عوامست که بنده نگارنده بدون تصرف و اظهار رأی آنرا برای اطلاع قارئین محترم عنناً نقل کردم.

\* \* \*

آبادی امروزی سلطانیه منحصر است به ۲۵۰ الی سیصد خانوار و دو حمام و چهار پنج باب دکان و عده‌ای خانه که چون در بنای آنها از مصالح انبیه خراب شده سلطانیه بکار برده‌اند منظره آنها هم بی شباهت بخرابه نیست.

وسلطانیه چنانکه از قدیم هم همینطور بوده است آب رودخانه و نهر ندارد بلکه منحصرآ از آب قنات مشروب میگردد و امروز ۲۲ رشته قنات دارد که زراعت آن بتوسط آب آنها و باران دیم عمل میشود حاصل سالیانه آن قریب ۳،۰۰۰ خروار گندم و جو که ثلث آن از اراضی خالصه دولت و بقیه از املاک خرده مالکین خود آبادیست و غیر از غلات و یونجه حاصل دیگری ندارد حتی در تمام آبادی درخت دیده نمیشود مگر در منزل شخصی یکی دو نفر از مالکین. مردم سلطانیه جز زراعت غلات و یونجه و تربیت کوسفند مشغله دیگری ندارند و چون خاک استعداد ذاتی برای

تربیت غلات و مرتع دارد هم گندم و جو آن خوب میشود و هم لبنیات، آن و پنیر سلطانیه بخوبی مشهور است.

زراعت اهالی این ده آفت بزرگی دارد که اگر اندکی غفلت شود هستی آنها را از میان خواهد برد و آن موشهای بزرگی است که از قدیم با سم موش سلطانیه مشهور بوده (۱۳). این موشها از اواسط تابستان تا اوایل بهار در لانه‌های خود پنهان و بیشتر این ایام را بخواب میگذرانند و در انمدت بهیچوجه بیرون نمیآیند ولی در هنگام درو غالباً شبها خرمنها را تباہ میکنند و اگر محافظین اندکی غفلت و رزند بکلی حاصل را بفارت میبرند.

زبان اهالی ترکیست و جزانها که تحصیل سواد کرده و با فارسی زبانان مخلوط شده اند بقیه فارسی را نمیفهمند و اینحال در سراسر خمرسه مشاهده میشود بغیر از بعضی دهات که زبان فارسی خاصی از نوع همان لهجه‌های دهاتی منشعب از پهلوی دارند در صورتیکه حمد الله مستوفی در نزهة القلوب در باب اهالی زنجان میگوید «زبانشان پهلوی راست است» (۱۴) و در خصوص مردم سلطانیه مینویسد «زبانشان هنوز يك رویه نشده. اما بفارسی ممزوج مایلتر است» (۱۵).

تاخت و تازهای مختلفه اقوام مغول و ترك و مهاجرت‌های ایلات ترکی زبان باین نواحی بتدریج ایرانیهای فارسی زبانرا ترك کرده و این یادگار شوم یعنی ترکیرا که هنوز هم دشمن ایرانیت و فارسی است از خود باقی گذاشته است.

\* \* \*

[۱۳] این قسم موشها که در قسمتهای شمالی ایران عموماً و حدود سلطانیه خصوصاً زیادند همانها هستند که آنها را در السنه اروپائی Marmo'te میگویند  
[H. Schindler, Eastern Irak 42]

[۱۴] نزهة القلوب ۶۲ [۱۵] ایضاً صفحه ۵۶

از گنبد سلطان محمد خدا بنده که از دو فرسنگی پیداست امروز آنچه بجاست همان ظاهر خارجی آنست گلدسته‌های گنبد بکلی خراب شده و ریخته فقط قدری از یکی از آنها باقیست خود گنبد از داخل شکاف عظیمی برداشته و از خارج هم آب باران قسمت فوقانی آنرا شسته و کاشیهای کوچک فیروز فام آنرا که در موقع تابش آفتاب جلوه و تلاؤ مخصوصی دارند از قسمتهای مجاور رأس گنبد بکلی محو کرده تنها در قسمتهای پائین تر هنوز مقداری از آنها باقیست. از در و پنجره‌ها و نرده‌های حجرات بالای آن چیزی بجا نمانده مگر یکی دو نرده که آنها بواسطه خرابی و قطع شدن ارتباط داخله گنبد با خارج محفوظ مانده‌است. با آنکه گنبد سلطانیه سابقاً مسجد بوده و در آن بگفته میر خوند شانزده مدرس و معبد و دو بیست طالب علم موظف بوده اند و امروز هم مجاور آن مسجدیت بتامی متروک و مهجور افتاده بلکه حالیه مزبله دانی است و اهالی از جهل و بیخبری یا کاشیهای آنرا نشانه و هدف تیرتفنگ قرار میدهند و یا از مصالح آنرا آنچه را که محل دسترس باشد برای بنای خانه‌های بد ترکیب و خالی از تناسب خود بغارت میبرند و نصیب ملاکین و متنفذین درین گونه خراب کاریها البته از دیگران بیشتر است.

در برج اسد امسال که نگارنده برای سیاحت و گردش بحوالی ابهر رود و زنجان رفته بود نظر بسابقه تاریخی سلطانیه و عظمت بنای گنبد آن چند روزی نیز در آنجا اقامت کرد و آقدر که در يك سفر سریع ممکنست راجع باوضاع حالیه آن که صورت دهگده حقیری پیش ندارد تحقیقاتی نمود و با دور بین کوچکی که همراه داشت چند عکس نیز از گنبد سلطان محمد خدا بنده که هنوز

در مقابل صرصر حوادث مقاومت و پایداری میکند برداشت اینک آنها را بمحضر قارئین محترم عرضه میدارد تا از مقایسه حالت حالیه سلطانیه با گذشته آن میزان تصرف روزگار و حد ناپایداری اینیه و آثار بشری دانسته شود و اگرچه قطعی است بار دیگر نیز بیقین بیوندند که دست انسانی برای اظهار عظمت و خود نمائی در مقابل گردش دور ان هر چه پاکند و هر بنا که طرح ریزد اگر چه بعظمت سلطانیه و رفعت گنبد آن باشد باز دستخوش حوادث است و دیر یا زود ازپای در خواهد آمد فقط در میان اینهمه تقلبات و تحولات آنکه همه وقت ایمن و مصونست و دست روزگار را در آن تصرفی نتواند بود نام نیک و ذکر خیراست که حاصل نشود مگر بر اثر هنر نمائی و اظهار لیاقت و کفایت در زندگانی و خدمت بجامعه بشری از راه بسط دامنه معارف و حقایق یا حفظ امنیت و عدالت و تهیه وسائل رفاه و ترقی مردم و غیره و این کمال مطلوبی است که هر فرد سعادت خواهی باید در پی آن بکوشد و در طلب آن سر از پانشناسد.

با آنکه از تاریخ بنای گنبد سلطانیه پیش از شش قرن نمی گذرد و هنوز نسبت بایوان مدائن آباد تر و قسمت عمده آن برجاست چندان اقبال و توجهی بآن نیست و آن اندازه که نام طاق کسری بعظمت و احترام ذکر شده و میشود از سلطانیه و گنبد آن اسمی بمیان نیاید و این نیست مگر از جهت رفعت مقام و بلندی مرتبه بنا کنندگان ایوان بخصوص خسرو عادل انوشیروان که وجود او مظهر یک رشته فضائل و بزرگواریهائی بوده و همین مقامات هم او را مفخر عرب و عجم قرار داده و بجرأت میتوان ادعا کرد که یک مقدار از ثبات و دوام ایوان و ماندن قسمتهائی ازان تا

عهدما نتیجه همین سوابق نیکوئیست که از انوشیروان و شاهنشاهان بزرگ دیگر ایران در خاطرها بوده و مردم را تا حدی در مقابل آثار آنان ملزم باحترام مینموده و دست جفای ایشانرا با روزگار در انهدام آن کمتر یار میکرده بنابراین این بیت ظهیر فاریابی که میگوید:

جزای حسن عمل ین که روزگار هنوز

خراب می نکند بار گاه کسری را

تا اندازه‌ای مقرون بحقیقت است.

ابن مقفع ادیب و نگارنده ملت پرست ایرانی، بختی شاعر ایران دوست عرب، خاقانی گوینده حساس فارسی زبان و بعضی دیگر از ارباب ذوق و حس (۱۶) در موقع مشاهده ایوان گذشته های مجد و شوکت و جلال و شکوه ایران قدیم و نام نیک انوشیروان و خسروان دیگر ساسانی را بخاطر آورده و نسبت بایشان اظهار علاقه و در مقابل آن ایوان با عظمت بیان احساسات لطیفه کرده اند والا شاید هیچکدام از ایشان متوجه سبک بنا و هنرمندی بنایان و معماران استادی که آنرا ساخته اند نبوده و زیاد باین امر توجه نداشته اند

از يك مقایسه سرسری قصیده شور انگیز خاقانی در وصف

[۱۶] صاحب بن عباد وزیر فخرالدوله دیلمی تعصب غریبی بعرب و زبان عربی داشت و باین جهت غالباً شعرای عربی زبانرا در منزل خود جمع میآورد و بآنها انعام و صلوات میداد. روزی یکی از شعرای ایرانی وارد شد و قصیده‌ای در مدح فرس و ذم عرب خواند که یکی از جمله ابیات آن این بیت بود:

فلست بتارك ایوان کسری لتوضح او لحومل فالدخول

یعنی من کسی نیستم که ایوان کسری را رها کنم و بتوضیح و حومل و دخول منازل بیابانی معشوقه امرؤ القیس شاعر عرب افتخار ورزم صاحب ازین معنی متغیر شد و گفت اگر بار دیگر ترا بینم حکم بزدن گردنت خواهم داد — در صورتیکه اگر ایرانی باغربی بود بایستی بر دهان او بوسه دهد و مقابل گفته او سر تعظیم فرود آورد.

خرابه‌های مدائن با قصیده ادیب فضل‌الله صاحب تاریخ و صاف در وصف آبادی سلطانیه و گنبد آن میتوان بخوبی فرق شعر طبیعی



منظره سلطانیه واقع در سر راه قزوین و زنجان

را با غیر طبیعی دانست و فهمید که تا روح شاعر اسیر عشق لطیفی نشود و حقیقه عواطف و حسیاتش بجنبش و حرکت نیاید کلامش صاحب نفوذ و تأثیر نگردد و خوانندگانرا بشور و شوق نیارد برای توضیح چند شعر از قصیده خاقانی را با چند شعر از قصیده صاحب و صاف نقل میکنیم، خاقانی میگوید:

اینست همان ایوان کز نقش زخ مردم

خاک در او بودی دیوار نگارستان

اینست همان درگه گورا زشمان بودی  
 دیلم ملک بابل هندو شه ترکستان  
 مستست زمین زیراک خورده است بجای می  
 در کاس سر هر مز خون دل نوشروان  
 گفتی که کجارتند آن تا جوار ان اینک  
 زیشان شکم خاکست آبتن جاویدان  
 بر دیده من بخندی کاینجا زچه میگرید  
 خدند بر آن دیده کاینجا نشود گریان

وصاحب و صاف میگوید:

عقل کل بود هماناش مهندس در اصل  
 بود آلت ده استاد مگر روح الایمن  
 تا که بنا برداندر سر ایوانش بکار  
 جرم خورشید نموده است چوخشتی زیرین  
 جوهر خاص و را آمده دندانۀ سور  
 شعری شامی و جوزا و سماک و پروین  
 عرض ساحات ورا و هم مساحت چون کرد  
 طول معموره آفاق نهادش تخمین

بهمان اندازه که ابیات خاقانی محرك احساسات و ربانده هوش  
 و حاوی نکات قابل عبرتست ابیات صاحب و صاف اغراقات بی  
 لطف و مبالغات غیر معقول دارد و حقیقه غیر از این دروغ پردازیها  
 چیزی دیگر را حاوی نیست.

خلاصه اینکه در بنای سلطانیه چیزیکه همه وقت موجب اعجاب  
 و مورد تحسین تماشاگران و محققین بوده و هست آثار هنری و



استادی معماران و کاشی‌کاران و گچ‌بزان ما هر ایرانی است که بمنت‌های مهارت آن بنای فیخیم را سرعت ایجاد کرده و بهترین نمونه معماری ایرانی عهد مغول را از خود پیادگار گذاشته‌اند. اگر امروز از خراب شدن گنبد سلطانیه تأسفی در میان هست از همین نابود شدن آثار دستی هنر مندان ایرانی و از میان رفتن یکی از شاهکارهای استادان مزبور است، از جهت پایمال شدن قبر یا مقبرهٔ یکنفر خان مغول که هم نژادان او مظهر کامل درندگی و خونریزی بوده و اسلاف و اعقاب او بزرگترین بلیات‌زا بمملکت ما وارد کرده‌اند چنانکه هنوز هم ایران و ایرانی بر اثر همان ضربتها مینالد و روح او بر دودمان مغول لغت و فقرین میفرستد.

عباس اقبال آشتیانی

طهران قوس ۱۳۰۲

معلم فارسی و تاریخ و جغرافیا

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

قیمت فلسفی

### خلقت بشر<sup>(۱)</sup>

نظری کرد که پند بجهان صورت خویش

خیمه زر آب و گل مزرعهٔ آدم زد

حافظ

پاسکال یکی از فلاسفهٔ بزرگ فرانسه می نویسد خلقت بشر

یکی از عجائب طبیعت است که تاکنون حقیقت اصلی آن مجهول